

اخلاق از دیدگاه روسو و ولتر

ترانه جوانبخت

روسو و ولتر در زمینه فلسفه اخلاق نظریه های متفاوتی دارند. روسو معتقد است که انسان طبیعتاً خوب است و براساس حالت طبیعی، بدی کردن او غیرممکن است. ولتر به این نظر روسو اعتقادی ندارد و نظر می دهد که انسان طبیعتاً خوب نیست و برای آن که انسان موجودی خوب شود باید ساختار اخلاق را به گونه ای درآورد که انسان را موجودی اجتماعی کند آن گونه که بتواند از منافعش بگذرد.

روسو در کتابی به نام "قرارداد اجتماعی" از منافع ویژه ای که تضاد با آنها تشکیل جامعه را واجب کرده انتقاد می کند. او در این کتاب، مسئله اخلاق را براساس ساختارهای اجتماعی شرح می دهد. استدلال روسو جهت برقراری قراردادی بنیادین با جایگزین کردن اخلاق برابری و قانونی به قرارداد و حقوقی است که طبیعت با نابرابری جسمی بین انسانها موجب شده است. در این مقاله، نگاه انتقادی در وحله نخست متوجه موقعیت کنونی جهان و در مرحله بعد یادآوری اهمیت واحد اخلاقی است که جامعه را به عنوان مجموعه ای واحد تشکیل می دهد و در آن قانون افراد را به یکدیگر مرتبط می کند.

روسو برای دفاع از این نظر از استدلالهای مختلفی بهره می گیرد. استدلال های روسو که در چند زمینه از جمله طبیعت انسانی، مذهب، اخلاق و قانون است پیرامون یک ایده اصلی است: بین منافع مختلفی که ارتباط اجتماعی را شکل می دهند وجه مشترک وجود دارد و اگر موردی نبود که همه منافع به آن مربوط شوند، هیچ جامعه ای وجود نداشت. بر همین نفع مشترک است که جامعه باید اداره شود و قرارداد اجتماعی اثراتی دارد که بدون آنها غیرممکن است که جامعه به حیاتش ادامه دهد.

استدلال روسو با شروع از قدیمی ترین جوامع و تنها شکل طبیعی آن یعنی خانواده مسیری منطقی می پیماید. روسو سعی در نشان دادن این دارد که با اتمام نیاز بچه ها به پدرشان، ارتباط طبیعی تغییر می کند و اعضای خانواده همگی به طور یکسان مستقل می شوند. برای رسیدن به این حد، روسو نتیجه می گیرد که اگر اعضای خانواده به ماندن در کنار هم ادامه دهند، به صورت طبیعی نیست بلکه اختیاری است و خانواده فقط با قرارداد حفظ می شود. این آزادی مشترک نتیجه طبیعت انسانی است. طبق نظر روسو، خانواده نخستین مدل جامعه است، حاکم نقش پدر و مردم نقش بچه ها را دارند و همگی که به طور آزاد و برابر به دنیا می آیند از آزادی شان فقط برای سودمندی شان بهره می برند. با توجه به این که مفاهیم آزادی و برابری در بحث طبیعت اخلاقی روسو مطرح است، این مفاهیم هیچ ربطی به مفهوم "سودمندی سالاری آزادی" ندارند. به این معنا که حقوق اجتماعی ربطی به سودمندی شهروندان ندارد و حقوق اخلاقی انسانها برپایه معیار سودمندی نیست.

طبق نظر روسو، ارتباط معامله ای که نه تنها شهروندان ویژه را شامل می شود بلکه مربوط به ایجاد ارتباط بین طبقات جامعه است، به عنوان اصل اجتماعی تعریف شده که عبارت است از یک بنیان واقعی برای ارتباطات اجتماعی که از فرار داد اجتماعی روسو بسط می یابد و مرجع دادن به معیار سودمندی به ویژگی اخلاقی دیگری از قرارداد اجتماعی مربوط می شود که از این پس برپایه تعادل منافع بین طبقات است. به جای اخلاق سودمندی مشترک برپایه

قربانی کردن، توافق مادی اشتراک منافع برپایه گسترش منافع ویژه بین خودشان مد نظر است. این اخلاق اجتماعی و سیاسی بر مبنای تقدم منافع ویژه می باشد.

موضوع دیگری که اهمیت دارد اتحاد اعضای اجتماع است. طبق نظر روسو، اگر دولت مثل شخصی است که زندگی اش به اتحاد بین اعضای اجتماع وابسته است و اگر مهمترین آنها بقای خود اوست، برایش نیرویی عمومی لازم است تا بتواند هر گروه را متناسب با دیگران به حرکت درآورد. چون طبیعت به هر انسان، قدرت مطلق بر همه اعضایش را می دهد، قرارداد اجتماعی به پیکره سیاسی قدرتی مطلق بر همه گروهها را می دهد. بنابراین با پذیرفتن جامعه به عنوان ساختاری طبیعی، جامعه توانمند خواهد بود. روسو مفهوم حقوق را در نظر میگیرد. او سه نوع حقوق قایل است: حقوق شهروندان، حقوق حاکم و نیز حقوق طبیعی که باید بر مبنای ویژگیهای انسانی باشد.

روسو استدلال می کند که همه مجرمینی که به حقوق اجتماعی حمله می کنند به عنوان آشوبگر و خائن هستند، با تجاوز به قوانین از عضو اجتماع بودن در می آیند و حتی با آن مقابله می کنند. روسو نتیجه می گیرد که چنین دشمن نمی تواند فردی اخلاقی باشد. برای روسو مجازات کردن یک مجرم قرارداد ویژه ای است. روسو این مجازات را قانونی طبیعی می داند که بدون آن جامعه نمی تواند ادامه حیات یابد. بنابراین اخلاق برای داشتن جامعه ای که در آن افراد به حقوق یکدیگر احترام می گذارند لازم است. بعد از این استدلال، روسو این نظر را مطرح می کند که برقراری یک جامعه نیازمند تغییر اعضای آن است. بنابراین باید موجودیت جزئی هر انسان را به موجودیتی که هر کدام از ما از طبیعت دریافت کرده ایم تغییر داد. این تغییر توضیحی برای تشکیل جامعه است.

می توان این ایراد را بر این نظریه که لزوم تغییر افراد را پیشنهاد می کند وارد دانست که وجود داشتن اخلاق در چنین جامعه ای ادامه می یابد. روسو مفهوم "شهروند" را به عنوان "عضو حاکم" مطرح کرده است. این دوگانگی آشکار بر مبنای مفهوم فرموله شده "آزادی اخلاقی" است که طبق آن "تبعیت از قانون، آزادی است" و "آزاد بودن" در تعریف مفهومی قرارداد اجتماعی به معنای "تبعیت از اراده عمومی" است. هر فرد وجود اخلاقی اش را به منظور شرکت در تشکیل اجتماع از دست می دهد. با این وجود فرضیه ای دیگر مطرح است که در آن روسو استدلال می کند که هر فرد می تواند اراده ای ویژه مخالف یا متفاوت از اراده عمومی که به عنوان شهروند دارد داشته باشد.

طبق نظر روسو، فردی که از اراده عمومی سرباز زند توسط پیکره جامعه مورد هجوم قرار خواهد گرفت. این تنها ضمانت اجتماعی است که موجودیت سیاسی را قانونی می کند. با این وجود روسو استدلال می کند که اخلاق با ناتوانیها و پیشداوری های ما محدود می شود.

روسو در کتابش با نام "امیل" از اصولی انتقاد می کند که تربیت یک فرد را تا سن دوازده سالگی شکل می دهند. در این کتاب، روسو نظریاتش در کتاب "قرارداد اجتماعی" را بسط می دهد و یک نمونه تربیتی مفید پیشنهاد می کند. او توضیح می دهد که کاربرد لغوی اخلاق، سیاست یا قانون این احتمال را دارد که این مفاهیم ماهیت خود را از دست بدهند.

برخلاف نظر عموم، روسو توضیح می دهد که قبل از سن بلوغ بهتر است ایده ای از ارزشهای اخلاقی و روابط اجتماعی نداشت. او سن بلوغ را دوازده سالگی می داند. در سن بلوغ است که مفاهیم اخلاقی نزد نوجوان ظاهر می شود. عقل در این سن، قوت نوجوان در داشتن ایده های قابل قبول به منظور توانایی دادن به او در کنترل اراده، خواسته ها و تطابق دادن آنها با واقعیت است. نوجوان قادر به تبعیت از توقعات اخلاقی نیست و فایده ای نخواهد داشت که آنها را به او القا کرد، آنها توخالی خواهند بود، به ویژه آن که احتمال دارد نوجوان آنها را با ایده های اشتباه پر کند.

نظر روسو این است که بهتر است برای نوجوان از واژه هایی که بزرگسالان درباره اخلاق به کار می برند خودداری کرد. این یادآوری کاربردی عمومی دارد و می تواند به شکل یک اصل درآید: فایده ای ندارد که به نوجوان لغات و علامتهایی که هیچ گونه مفهومی برایش ندارند را بیاموزیم. روسو مفهوم زبانی جالبی را به کار می گیرد. در صورتی که ایده ای از اشیاء نداشته باشیم چگونه لغات می توانند خودشان ایده های ذهنی به وجود آورند؟ لغات در واقع علاماتی هستند که به اشیاء و یا ایده ها مربوط می شوند. برای یک نوجوان واژه ها می توانند جهت طرح اشیاء در غیابشان به کار روند درحالی که اگر این واژه ها صرفاً ایده ها را نشان دهند، همانند مفاهیم اخلاقی، به دنیای واقعیت مربوط نخواهند بود بلکه دنیایی ذهنی را مجسم می کنند که هنوز دنیای نوجوان نیست. نتیجه ای که روسو می گیرد آن است که برای تغییر ندانن ماهیت ذهنیت هایی که نوجوان درباره اخلاق دارد، ایده آل آن است که شناخت او را به تجربیات حسی محدود کنیم. با توجه به این اصل که تربیت باید ریتم طبیعی نوجوان را حفظ کند، روسو پیشنهاد می کند که جریان یادگیری او را نباید با تعجیل از طرف بزرگسالان شتاب داد. اگر این اصل رعایت نشود در نوجوان نگرشی غیر عقلانی و تغییر شکل یافته از اخلاق ایجاد خواهد شد.

بعد از نشان دادن خطراتی که در تربیت نوجوان در به کارگیری لغات اخلاقی قبل از آن که وی قادر به درک آنها باشد وجود دارد، روسو از آن نتیجه می گیرد که ذهنیت های نوجوان به داده های حسی محدود می شود. عقل در فرایند گسترش روانی فرد به دو صورت شکل می گیرد: نخست "عقل حسی" است که ابتدایی ترین می باشد و جوهره "عقل ذهنی" را شکل می دهد. عقل حسی از نظر زمانی پیش از عقل ذهنی است. تربیت مناسب عقل حسی باید گسترش عقل ذهنی را ممکن کند. اصلی که در اینجا نیز پروژه تربیتی را حرکت می دهد رعایت کردن ترتیب طبیعی است که با عقل حسی شروع می شود.

روسو لزوم محدود کردن ذهنیات نوجوان به حسیات را توجیه می کند: از آن جایی که هدف شکل دادن موجودی عقل گراست تربیت به وسیله پیش بینی نتایج به دست آمدنی از ایجاد اثرات افراطی اجتناب خواهد کرد. این اثرات خطرناک شکل غیر طبیعی اخلاقی را که به صورت رفتاری غیرفعال و ریاکارانه درمی آید می گیرند.

در مجموع باید اجتناب کرد که نوجوان عادت کند که از روی تحمیل کردن و منفعت جویی رفتار کند. در تربیتی که روسو از آن دفاع می کند باید پیشرفت طبیعی نوجوان را مورد توجه قرار داد. تعلیم صحیح عبارت است از تشخیص انگیزه هایی که به صورت طبیعی ایجاد می شوند. به منظور آن که تاثیر تربیتی نوجوان مثبت باشد، باید به مبانی تعلیمی مرتبط با اعمال قدرت قانونی پرداخت. این مسئله به یافتن اصول تعلیمی انسان و ساختن مدل تئوری تربیتی ایده ال مربوط است.

در انتقاد به روش اجتناب از اثرات زیاده خواهی اعمال قدرت یعنی آشوبگری نوجوان، روسو پاسخ می دهد برای شکل دادن فردی با اشتیاق به آزادی، باید ویژگی و ارزش نوجوانی را شناخت و از مقایسه با فرد بالغ اجتناب کرد. ایده روسو آن است که تربیت نوجوان نباید براساس تلقین ارزشهای اخلاقی، اعمال قدرت یا توقعات زیاد جامعه باشد وگرنه نوجوان از آنها دوری خواهد کرد. اگر هدف تربیت، شکل دادن شخصی خردگراست، نباید هدف و روش را با هم اشتباه گرفت تا نتیجه غیر طبیعی به دست نیاید. استدلال کردن با نوجوان دقیقاً معکوس کردن ترتیب طبیعی دریافته‌ها و شکل دادن فردی قابل قبول است. باید با افکار و احساسات نوجوان کنار آمد تا از تبدیل او به شخصی آشوبگر و حسابگر اجتناب کرد.

طبق نظر روسو، تربیت نوجوان قبل از سن بلوغ نباید براساس اجبار، اطاعت و بی توجهی به اصول اجتماعی باشد. روسو بر این عقیده است که استدلال کردن با نوجوان کاری بیهوده و تضاد آفرین است. روسو از روشی تربیتی دفاع می کند که به آماده کردن عقل ذهنی نوجوان از طریق به کارگیری عقل حسی او می پردازد به گونه ای که نوجوان برای استفاده از نیروی خرد توسط خودش و نه به دلیل عاملی خارجی به طور کافی استحکام شخصیتی بیابد. در اینجا منظور از عقل صرفاً توانایی تشخیص خوب و بد و بهره گیری از قضاوت خود نیست بلکه همینطور قوت خواستن و انتخاب بهترین یا بدترین است. می توان نتیجه گرفت که تعلیم عقلانی از عقل یک ابزار می سازد یعنی وسیله ای که برای رسیدن به هدفی مشخص به کار می رود درحالی که عقل فقط یک گشاینده جهت پیشرفتی تدریجی است. نباید هدف و وسیله یعنی تربیت عقلانی و تربیت توسط عقل را با هم اشتباه گرفت زیرا عقلی بچگانه وجود دارد که مخصوص نوجوان است که فقط الزامی را می شناسد که با اجبار همراه نیست و ارزشهای اخلاقی و احتیاجات اجتماعی هر چه بیشتر فرد تربیت کننده به ویژگی سنی نوجوان توجه کند توسعه خواهد یافت.

در ادامه این مقاله به نظرات ولتر درباره مفهوم اخلاق می پردازیم. ولتر از اخلاق طبیعی دفاع می کند اما به ماوراءالطبیعه اعتقادی ندارد. او از آزادی دفاع می کند و معتقد است که فرد روشنفکر به مجموعی از شناختها رسیده ولی در عین حال از ذهنیاتش برای انتقاد کردن از این شناختها استفاده می کند.

ولتر معتقد به مفهوم عینی انسان است. از نظر او باید به خدا اعتقاد داشت و این اعتقاد را برای آن که ارزشهای اخلاقی مورد احترام واقع شود، در دیگران ایجاد کرد. به نظر او روسو یادگیری های قضاوت شده را برعکس کرده و آنها را مورد تردید قرار داده است. درواقع، روسو تاکید می کند که عقل و منفعت تعریف انسان را به کار نمی گیرند، پیشرفت در یک زمینه با متضادش در زمینه دیگر همراه است و در انسان یک بعد روحی وجود دارد که ماده گرایی پاسخ گوی آن نیست. روسو، همانند ولتر و شکاک تر از او، از وجود بدی آگاه است ولی او بر این آگاهی، امید به تصحیح خطا و بهتر شدن را قرار می دهد و خارج از محدودیتهای زمینی، توقعات اخلاقی را لازم می داند.

همانطور که در این مقاله مطرح شد، روسو از این ایده دفاع می کند که در حالت طبیعی، بدی کردن غیر ممکن است. طبق این نظر، در جامعه باید با ایجاد عدالتی قابل قبول که محکوم و جبران کند به اخلاق پرداخت. با این شیوه می توان انسانها را به مبارزه برضد خودخواهی و تمایلاتشان هدایت کرد. در مورد تربیت یک نوجوان، روسو استدلال می کند که برای غیر طبیعی نکردن ذهنیات نوجوان درباره اخلاق، ایده آل آن است که شناخت او را به حسیات محدود کنیم تا او فردی قابل قبول برای اجتماع شود. بر طبق این نظر، باید خود را با روشهای

فکری و حسی نوجوان تطبیق داد. یک چنین تربیتی فرد را به گونه ای اخلاقی می کند که بتواند به عنوان عضوی از اجتماع پذیرفته شود. ولتر با دیدگاهی متضاد، معتقد است که با آگاهی از وجود بدی، می توان بر این آگاهی امید به تغییر در جهت مثبت را قرار داد. برای باقی ماندن در ذهنیت عینی از انسان باید روابط اجتماعی را بر مبنای اخلاقی طبیعی بنا کرد تا آزادی اخلاقی برای هر شخص با تبعیت از قانون ایجاد شود.

منابع:

1. H. Chisick, "Ethics And History In Voltaire's Attitudes Toward The Jews", *Eighteenth Century Studies*, Vol. 35, No. 4 (2002), p. 577-600.
 2. M. P. Nichols, "Rousseau's Novel Education In The Emile", *Political Theory*, Vol. 13, No. 4 (1985), p. 535-558.
 3. R. A. Nye, "Forum: Biology, Sexuality, and Morality In Eighteenth-Century France", *Eighteenth Century Studies*, Vol. 35, No. 2 (2002), p. 235-277.
- .4 (J. J. Rousseau, "Du Contrat Social" (1762